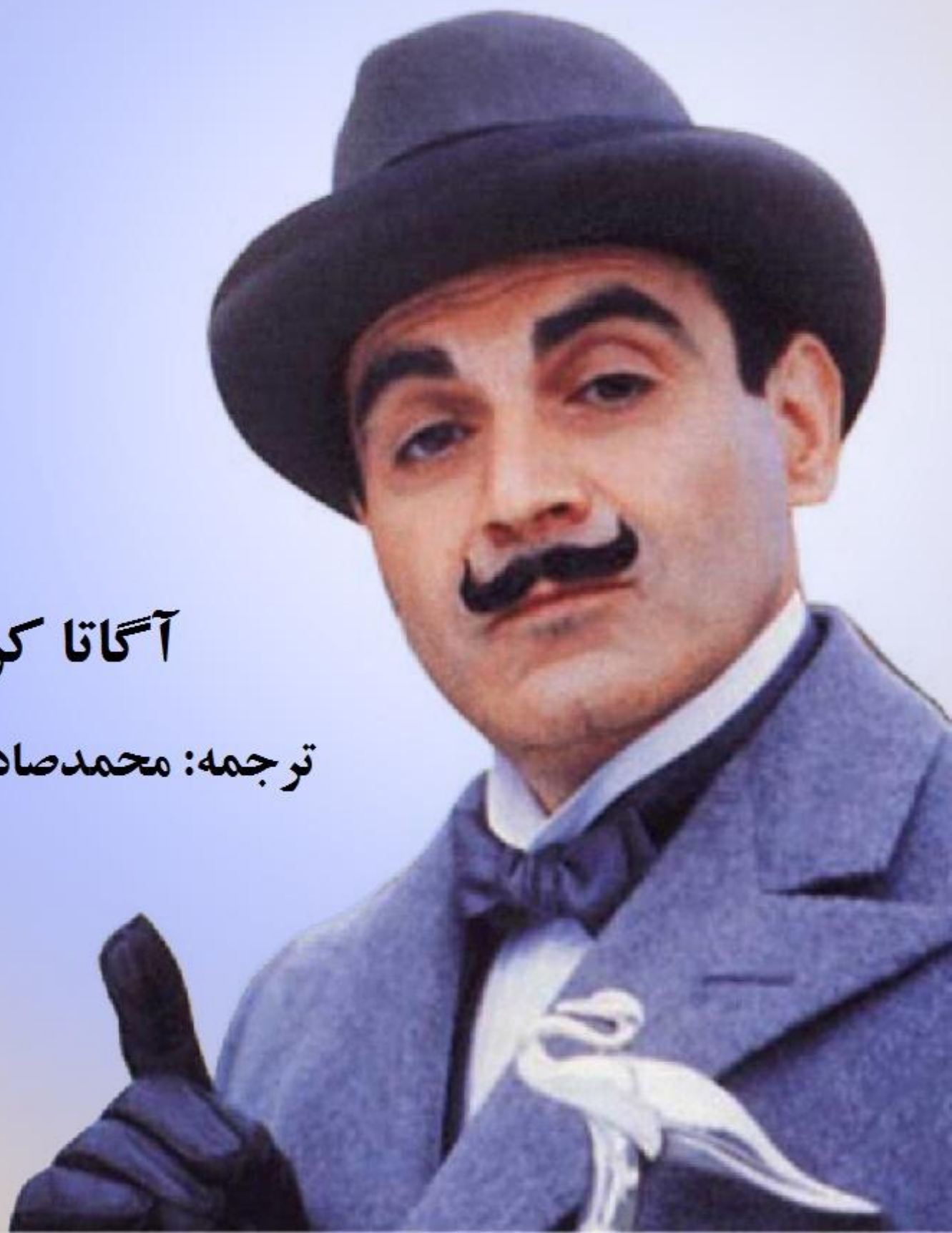


کارآگاه پوارو (داستان مصور)

قتل در زمین گلف

آگاتا کریستی

ترجمه: محمدصادق جابری فرد



کارآگاه پوارو

داستان مصور

قتل در زمین گلف

آگاتا کریستی

نویسنده متن اقتباسی: فرانسوا ریویر

تصویرگر: مارک پیسکیک

مترجم: محمدصادق جابری فرد

ویراستار: فاطمه جابری فرد

توضیح: عبارات فرانسوی (مثل موناچی، ابین، ووالا) که پوارو به کار می برد، همانجا در پایین هر تصویر معنی شده است. عبارت موناچی به علت تکرار زیاد فقط اولین مرتبه معنی شده است.

جایی نزدیک شهر آمیان در شمال فرانسه...



در زمان جنگ اینجا
میدان نبرد بود.

یه افسر ارتش! چقدر
هیجان‌انگیز! صبر کنید این رو
به خواهرم بگم. ما هر دو
بازیگریم، برای ایفای نقش باید
به نقاط مختلف سفر کنیم.



هوم... بله، می‌دونم. من در نبرد
سُوم زخمی شدم. مادام، کاپیتان
هستینگز در خدمت شماست!



می‌تونید من رو سیندرلا
صدا بزنید. فکر کنم این
اسم خیلی بهم میاد.



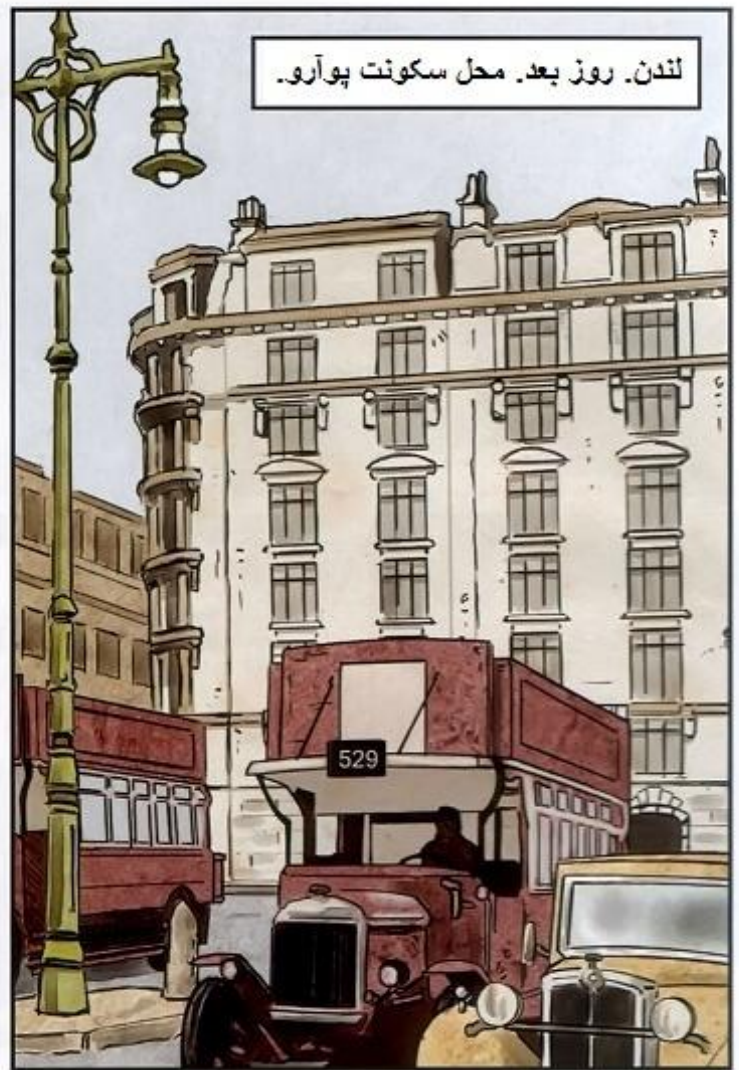
خدای من. ها! آگه به
دوستم پوارو بگم که
سیندرلا رو دیدم،
چی خواهد گفت؟





موناوسی،* امروز برای صبحانه به موقع اینجا رسیدی. عبور از کاتال آبی چطور بود؟

* (دوست من)



لندن. روز بعد. محل سکونت پوارو.



چیز خاصی نیست. فقط چند تا صورت حساب... انگار دیگه از جنایتکاران بزرگ خبری نیست. بیا خودت ببین، موناوسی.

خب، یه همچین سفر دریایی کوتاهی، من رو دریازده نمیکنه! صندوق پستی رو چک کردی؟



و این یکی؟ نامه‌ای از یک قاتل زنجیره‌ای که من رو به مبارزه دعوت کرده احتمالاً؟

نه، پوارو. اینجا چیزی نوشته که مشخصه مسئله غیر عادیه. با عجله زیر نامه نوشته، "زود بیا!"



"خیلی سپاسگزار خواهیم بود اگر به شهر ردینگ بیایید و قدری در مورد هنر کارآگاهی برای یک نیروی پیشاهنگ صحبت کنید..."



نباید وقت رو تلف کرد. تو هم با من میایی؟ باید یک بار دیگه از کاتال آبی بگذری، هستینگر!



یه کسی به نام آقای رنالد از مرلینویل-سور-مر از تو خواسته که فوراً به فرانسه بروی. اون نگران جونشه و هرچقدر بخوای حاضره بهت بپردازه. اضافه کرده که ممکنه لازم بشه به ساتنیاگو پایتخت شیلی سفر کنی!

"زود بیا!" شاید اینطوری خواسته مطمئن باشه که تو حتما به اونجا میری. می‌دونی، فکر کنم قبلا اسمش رو شنیده باشم...

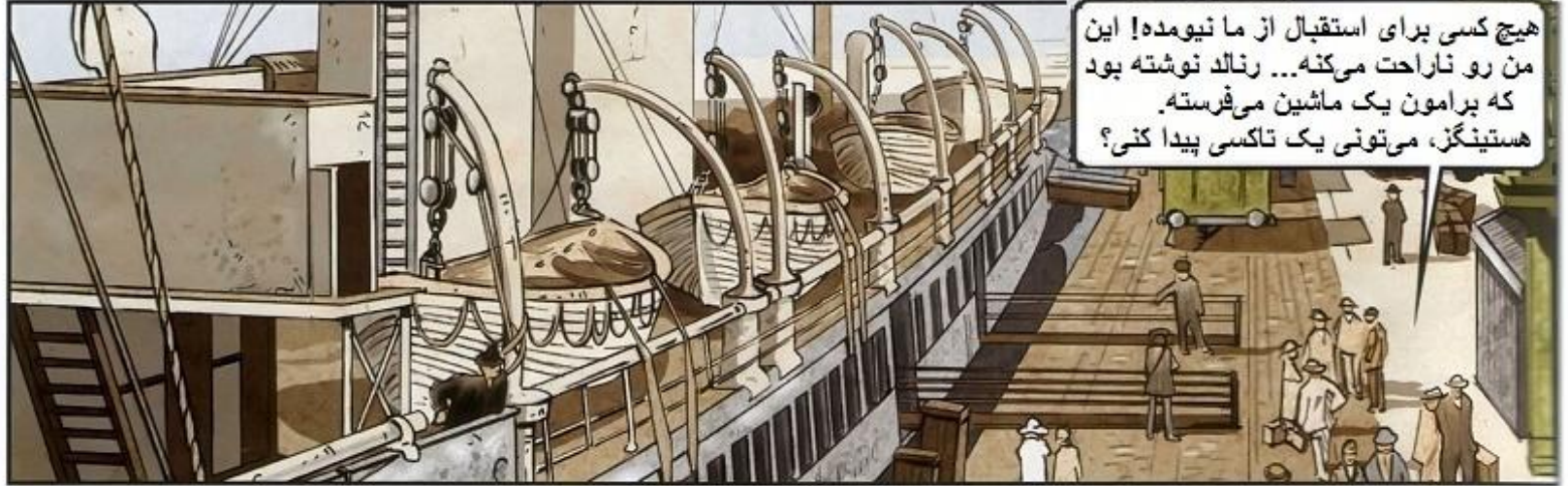


مون بونامی،* نمی‌دانم! آیا این موسیو رنالد همان مرد میلیونر مشهور از آمریکای جنوبی نیست، که همین اسم رو داره. اما عبارت آخر نامه‌اش توجهم رو جلب کرده.



* (دوست خوب من)

هیچ کسی برای استقبال از ما نیومده! این من رو ناراحت می‌کنه... رنالد نوشته بود که برامون یک ماشین می‌فرسته. هستینگز، می‌تونی یک تاکسی پیدا کنی؟



راننده، لطفا برو به ویلای جنویو.

متاسفم آقا، نمی‌دونم کجاست.

مرلینویل سور مر

پس باید دنبالش بگردیم، مونا می.



ویلای جنویو، مادمازل؟ همین راه رو به مقدار برید پایین‌تر، پشت درخت‌هاست.

موندیو، هستینگز، پلیس! دیر رسیدیم...



* (خدای من)





اما اون خودش از پوارو خواسته بیاد اینجا!

خودش قتلش رو پیش‌بینی می‌کرده؟ این موضوع فرضیات ما رو خیلی به هم می‌ریزه!



موسیو رنالد امروز صبح به قتل رسیده...



موسیو پوارو! دوست من، درست به موقع رسیدید.

بازرس بکس! چی باعث شده بیایی اینجا؟



پوارو، اجازه بدهید موسیو هاوتت بازرس مسئول این پرونده رو معرفی کنم... و دکتر دوراند، که می‌تونه زمان قتل رو تعیین کنه.



قتل چه وقتی رخ داده؟

جسد امروز صبح زود پیدا شده.



موسیو پوارو، ما به شما مدیونیم. امیدوارم به ما افتخار بدهید و در تحقیقات ما رو یاری کنید.



فکر کنم دوستم، هرکول پوارو، چیز مهمی داره تا به شما نشون بده.

همینطوره، موسیو هاوتت. من نامه‌ای از مقتول همراه دارم، که شاید به شما کمک کنه.

"بعد از اون، جسد شوهرش هم در یک گودال کم عمق پیدا شد..."

"پیشخدمت خاتمه، مادام رنالد رو درحالی پیدا کرد که دست و پا و دهانش رو بسته بودن..."



خدایا، چی شده...!؟



موندنیو!
مادام!

پیشخدمت زن خاتمه، همان وقت فوراً دست و پای مادام رنالد رو باز کرده. اسمش فرانسواز آریچت است. می‌خواهید باهاش صحبت کنید؟



به من بگو، آیا دیشب متوجه چیزی غیر عادی نشدی؟

!... نه. مادام زود به رختخواب رفت. موسیو هم شوهر رو فرستاد خونه‌اش و خودش توی اتاق مطالعه‌اش بود، تا اینکه...!...



مطمئناً بازرسی!



کدوم خاتم؟

لطفا ادامه بده. بعد چی شد؟

!... من اجازه دادم اون خاتم بیاد تو، مثل هر شب...



خب، این خبر غافلگیرکننده است! پس موسیو رنالد و مادام دوپریل با هم...! هم! تو از این موضوع اطمینان داری؟



مادام دوپریل. اون دوست موسیوئه. در ویلای مارگریتا، پایین جاده زندگی می‌کنه.

!... خب، موسیو خیلی ثروتمند بود و
مادام دویریل خیلی فقیر. اما همیشه
لباس‌های پرازنده‌ای به تن می‌کرد. اون
با دخترش زندگی بی سروصدایی دارن.
فکر کنم گذشته‌ی زندگی‌ش ماجرای داره!

واقعا؟ و نظر مادام
رنالد در مورد این
... دوستی چی بود؟

فکر کنم اون به این مسئله بدبین نبود
... لاف‌اش اولش. اما بعدا موجب رنجش
و ناراحتیش شد. عجیب نیست، اینطور
روابط موجب ناراحتیه. ولی مجبور
بود تحمل کنه!

چه وقت موسیو رنالد
برای خواب به طبقه‌ی
بالا رفت؟

ده دقیقه بعد از من اومد طبقه بالا. بعد
از اون دیگه چیزی نشنیدم. موسیو،
فکر کنم مافیا قصد جون آقا رو داشتن!

مرسی، مافیل.*
می‌تونم بی‌ری.

*. (دخترم)

موسیو پوارو، این
ارنسته، پیشخدمت
مخصوص موسیو رنالد...

مادام دویریل؟ نه،
اون دیشب نیومد.
یه خاتومی اومد،
اما کس دیگری
بود.

ممنون، مونتاسی. ارنست،
تو اجازه دادی مادام
دویریل شب گذشته
وارد خاته بشه؟

تو قبلا دیده
بودیش، ارنست؟

نه، موسیو. اما
انگلیسی صحبت می‌کرد...

... و شنیدم که وقتی آقا
در رو برایش باز می‌کرد،
گفت، «بله، بله... اما به
خاطر خدا الان برو!»



موسیو پوارو، این نامه در جیب مقتول پیدا شده.



خب، آقایان، باید با این دو شهادت متناقض چه کنیم؟

ارنست بوده که به مهمان اجازه ورود به منزل را داده. و فرانسواز هم واضحا از مادام دوپریل خوشش نمیداد.

به نکته‌ی خوبی اشاره کردی، موسیو بکس. اما فراموش کردیم... به موسیو پوارو بگوییم که یک زن دیگر هم در زندگی رنالد وجود داشته!



درست میگی. قتل توسط یه مرد صورت گرفته.

رنالد در گذشته با این زن انگلیسی رابطه داشته. بعد اینجا، مادام دوپریل رو می‌بیند و باهاش مراوده می‌کنه. زن حسودی مثل پلا می‌تونسته با چاقو اون رو بزنه، اما چطور جسد رو انتقال داده و زمین رو کنده؟

"عشق من، سکوت تو موجب ترس من است... چرا این مدت طولانی نامه‌ای ننوشتی؟ اگر دیگر مرا دوست نداری، فکر کنم خودم را خواهم کشت... اما اگر پای زن دیگری در میان باشد، تو را خواهم کشت... دوست دارم!" امضاء شده "پلا". این نامه خیلی دسیسه‌آمیزه، مسامیس.*

نامه‌ای که از موسیو دریافت کردید، قضیه رو پیچیده می‌کنه...



رنالد مرد دنیا دیده‌ای بوده. بعیده که به خاطر ترس از یه زن عاشق پیشه درخواست کنه یه کارآگاه برای محافظتش بیاد!



* (دوستان من)



من مطمئنم که جواب ما در ساتییاگوئه. فوراً به پلیس آن شهر تلگراف می‌زنم!

عالیه.



از صورتش مشخصه که از عقب
بهش چاقو زدن. میشه سلاحی که
قتل باهاش انجام شده رو ببینیم؟



جسد اینجاست. بعد از
اینکه اون رو از گودالی
که قاتل کنده درآوردیم،
به اینجا منتقلش کردیم.

ببین،* بگذارید به
نگاهی بکنیم.

*. (خوبه، خب)



می‌بینم که موسیو رنالد
زیر کت بارانش فقط
زیرپوش داره...



ابزار کوچکیه،
برای انجام قتل!

افسوس، اثر انگشتی
رویش پیدا نکردیم.



موسیو پوارو، متشکرم از
اینکه اومدید. آقایان، لطفا
بفرمایید بنشینید...



مادام رنالد حاضره
شما رو ببینه. لطفا
سعی کنید موجب
تاراحتیش نشوید.



البته بارانش به شکل
عجیبی بلند بوده...

مونامی، باید بدونی
که هرکول پوارو
چنین رفتاری نداره!



من در حالی از خواب پریدم که دست یکی از مهاجمان روی دھاتم بود.



مادام، لطفا هرآنچه میدونید رو به ما بگویید...



بله. به نظرم اومد اسپاتیایی حرف میزنن، همونطوری که توی آمریکای جنوبی صحبت میکنند. یکی از اونها از شوهرم پرسید، "اطلاعات محرمانه! کجاست؟" اون یکی گفت، "کلیدهایت کجا هستن؟"

آیا با همدیگه صحبتی کردن؟



مرد دیگه داشت با کارد کاغذبری من شوهرم رو تهدید می کرد. بعد مجبورش کردند که برخیزه و با اونها به حمام بره.



این چیه؟ به این ساعت نگاه کنید. ساعت هفت رو نشون میده اما الان ساعت پنجه.



شوهر شما نامه ای به من فرستاده که ادعا کرده در خطر بوده. در این مورد چیزی میدونید؟

نه. اما مطمئنا اون دشمنان زیادی داشت.



فرانسواز بهم گفت که گاوصندوق به زور باز شده بوده. بعد اون دو تبهکار شوهرم رو مجبور کردن باهاشون بره. اما اون فرصت کرد تا به من بگه قبل از طلوع آفتاب برمیگرده. مرد بیچاره!

مادام، شما زنی به نام پلا می‌شناسید؟ و آیا متوجه شدید که شوهرتون دیشب یک مهمان داشته؟

نه! منظورتون چیه؟



احتمالا این ساعت قدری تند کار میکنه، اینطور نیست مادام؟

بله یه کم تند پیش میره. اما نه اینقدر.



همینطوره، اگرچه موقع حمله‌ی مهاجمان آسیب دیده...

عجیبه، چون ساعت به خوبی داره کار میکنه.



مادام از شما می‌خوام که خیلی شجاع باشید. اگر آمادگی دارید، می‌خواهیم کار بسیار ناراحت کننده‌ای برای ما انجام بدهید، و جسد شوهرتون رو شناسایی کنید.

آلت قتل هم همینه!

وای، این که کارد کاغذبری منه!



من تا حالا چنین عشق و غمی رو در صدای یه زن نشنیده بودم. ایده‌ی کوچک من کاملا اشتباه بود. /بین!* باید از اول شروع کنم!

*.(خب، خوب)



پل... پل عزیز بیچاره‌ی من!



اونجا همون اتاق خوابیه که ما داخلش بودیم، اینطور نیست؟ رسیدن بهش آسونه!

بله اما باید رد پایی در باغچه باقی مونده باشه.



هم... انتظار داشتم که مهاجمان با زور پنجره رو باز کرده باشند.



صبح روز بعد...

هستینگز، برایم عجیبه که چطور پیشخدمت‌ها چیزی نشنیدن.

اما قتل نیمه شب رخ داده. همه خواب بودن.



پوارو، داری چیکار می‌کنی؟

بازرس بکس، اینجا کلی رد پا برای شما وجود داره!



منم یه چیزی دارم که نشونتون بدهم. آقایون، ممکنه دنبالم بیایید؟



به نظر من این رد پاها مهمترین چیزیه که تا حالا دیدیم.



بدون شک این جای پاها برای باغیونه.

پس فکر می‌کنی هیچ اهمیتی ندارن؟ باهات موافق نیستم!

این زمین گلف هنوز
کامل نشده. قرار ماه
بعد افتتاح بشه.

اینجا یه
زمین گلفه!

موندیو! لباسم
خراب شد!

نه، من می‌دونم
اون کیه. فکر
می‌کردم که چقدر
طول میکشه تا
پلیس پاریس وارد
این ماجرا بشه!

خدایا، چقدر
وحشتناک! نگید
که یه جسد دیگه
اونجاست...

باز پرس هاوتت که
مسئول پرونده است،
دنبال من فرستاده.
این شخص کیه؟

هرکول پوارو؟
چه نام آشنایی!

بازرس ژیرو، ایشون
موسیو پوارو هستند که
نیازی به معرفی ندارن.

موسیو بکس، من همه چیز رو دربارہ این پرونده می‌دونم. اما فکر می‌کنم اینجا مکاتی است که باید دنبال سرنخ باشیم. می‌بینم که ماموران شما تمام ردپاها رو نگمدمال کردن!

جای پاها برای کارگرانه...

مهاجمان اینجا از پرچین رد شده‌اند. ردپاهای وسطی مال موسیو رنالده!

پس شما دنبال سرنخ‌های فیزیکی هستید، درست‌ه؟

البته.

یکی از مهاجمان این دستکش‌ها رو به دست داشته. احتمالاً اینها متعلق به باغبان ویلا رنالده. و گودال هم با بیلی که از داخل همان خاتہ برداشتن کنده شده.

این هیچ توجهی در من ایجاد نمیکنه.

شاید باید بکنه، مونامی.

و آیا این لوله فلزی هم برای یکی از مهاجمانه؟



موسیو ژيرو، اونجا
جای عجیبی برای دفن
جسد بوده. کارگران
حتما اون رو پیدا
می‌کردن.

دقیقا. این تایید میکنه که
قاتلان باید بیگانه بوده
باشند. اونها خبر نداشتن که
کار روی زمین گلف هنوز
تمام نشده بوده.



موشیق* هستینگز، تو
الان انسانی رو دیدی
که مثل یه سگ شکاری
کار میکنه.

خب، حداقل داره
یه کاری میکنه.

مگر اینکه می‌خواستن
جسد کشف بشه!

*. عزیز من)



استدلال خوبییه...

اینطور به نظر
میاد، موسیامی...

واقعا؟ و نظرت در مورد اون
تیکه‌ی لوله‌ی فلزی چیه؟ بگذار
ژيرو تحقیقاتش رو ادامه بده...
من می‌خواهم از سلول‌های
کوچک خاکستری‌ام استفاده کنم!



چون می‌خواستن،
"اطلاعات محرمانه" رو
به دست بیارن، پوارو.



اول، اون ساعت رو دیدیم که دو
ساعت جلو بود. و برخی موارد
دیگر که به نظر با هم جور نبود.
برای مثال، اگه هدف قاتلان انتقام
بوده، چرا رنالد رو در همون
تختخواب با چاقو نزدن؟





همان روز، بعدتر...

اون زن اسرارآمیزیه.
هیچ چیز از گذشته‌ی
زندگیش معلوم نیست...

چنان دختر جوان زیبایی
باید نگران گذشته‌ی مبهم
مادرش باشه. بیایید ببینیم
آیا میشه چیز بیشتری در
موردش بفهمیم!

اینجای ویلای مادام دوپریل
است. ظاهراً به تازگی
دویست هزار فرانک به
حساب باتکیش واریز شده.

احتمالاً موسیو رنالد
بهش لطف داشته...

درباره‌ی دخترش چی؟

از اینکه مزاحمتون میشیم
عذر می‌خوام، مادمازل. آیا
امکان داره با مادرتون
صحبت کنیم؟

بفرمایید داخل،
میرم صدایش می‌کنم.

شما دنیال چی
اومدید، آقایون؟

مادام، اومدیم ببینیم آیا شما
می‌تونید قدری وضعیت رو
در مورد مرگ موسیو رنالد
برای ما روشن‌تر کنید.

هرگز! مگه زنش نمی‌تونه این چیزها رو به شما بگه؟



شما حق ندارید چنین سوالاتی از من بپرسید! کاملاً خارج از نزاکته.



مادام، ما در مورد یک قتل تحقیق می‌کنیم! آیا موسیو رنالد به طور خصوصی به شما نگفته بود که در خطر قرار داره؟ هیچ وقت در مورد سانتیاگو باهاتون صحبت نکرده بود؟

پلیس فرانسه شگفت‌آورده، هستینگز. چه اطلاعاتی زیادی در مورد زندگی و گذشته‌ی افراد دارن، فوق‌العاده است!



موسیو پوارو!

گاهی اوقات یه مرد به معشوقه‌اش بیش از زن خودش اعتماد داره.



موسیو هاوتت، شما دارید به من توهین می‌کنید. محترمانه از خونه‌ام برید بیرون!

موسیو پوارو، عذر می‌خوام. اما آیا درسته که موسیو رنالد قبیل از مرگش یه کارآگاه خبر کرده بود، و اون شخص هم شما هستید؟



کاملاً درسته، مادامازل.

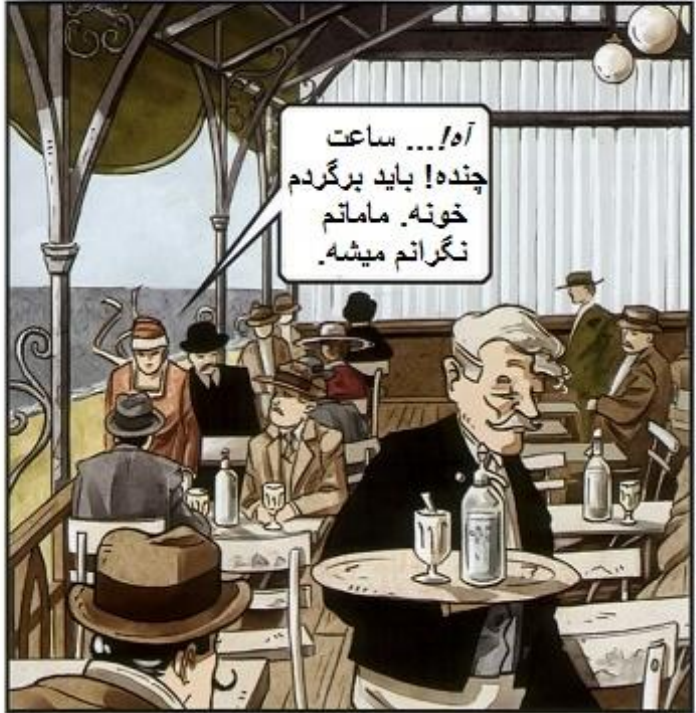


اون مادامازل دوبریله! حتماً می‌خواد چیزی بهمون بگه.

مادمازل، شما چه چیزی رو می‌خواهید بدونید؟



شما به... کسی مظنونید؟



آه!... ساعت چنده! باید برگردم خونه. مامانم نگرانم میشه.



بگذارید به رازی رو بهتون بگم. الان سوء ظن اصلی به دو نفر شیلیایی از سانتیاگوئه.



به چند نفر میشه سوء ظن داشت.



برای من، مسئله اینه که چرا صورت مادرش اینقدر برایم آشناست. شاید فقط خیال می‌کنم اما احتمال داره با یه قتل در ارتباط بوده!



آه، مونتاسی، اون گزینه‌ی مناسبی برای تو نیست! بعضی از بزرگترین قاتلان، چهره‌ی فرشتگان رو داشتند. چهره‌ی زیبا و معصوم می‌تونه باعث فریب ذهن انسان بشه.



تو خیلی جذب اون دختر جوان شدی، هستینگز.

اون خیلی زیباست...



وقت بخیر، مونا می.
حال مادام رنالد چگونه؟

هنوز به
شدت غمگینه.



آه! بله مرگ
واقعی... بسیار
تلخیه! با اینحال،
شاید بشه به خانوم
شما حق داد اگر
غمگین نباشه...؟



مادام هرگز کلمه‌ای به
موسیو رنالد اعتراض
نمی‌کرد. اگرچه اغلب
موسیو با خانوم رفتار
محبت آمیزی نداشت
و بد اخلاقی می‌کرد.



آه، همون آدمی که مثل
سگ شکاریه! هیچ
ایرادی نداره، مونا می.
برو!



متوجهم. تشکر به خاطر
این اطلاعات، موسیو.

پوارو، اگه اجازه بدی،
می‌خوام ببینم ژیرو
داره چیکار می‌کنه.



واقعا! چه وقتی
این قضیه رخ داد؟

روزی که جک اینجا رو ترک
کرد و به پاریس رفت. موسیو
تمام طول روز بعد از اون
جروبخت عصبانی بود. اما
نمی‌دونم سر چی بحث می‌کردن.



روزی که آقا با پسرش،
جک، مشاجره کرد،
همه‌ی بازار خبر شدن!





اوه، خواهش می‌کنم،
اونجا رو نشونم بدید...



اما ببینید، خاتم
... این غیر ممکنه.

چقدر هیجان‌انگیز!
دوست دارم مکان
وقوع اون عمل
شوررانه رو ببینم.



شما در مرلینویل چه می‌کنید؟
مطمئننا نیومدید تا به قضیه
جنایت در ویلای جنویو
رسیدگی کنید؟

بله... در واقع من
به همراه دوستم
هرکول پوارو، کارآگاه
بزرگ، اینجا هستم.



اوه، چه وحشتناک...
حالم بد شد... آب، زود
باشید! آب می‌خوام...



و... اون کارد داخل
شیشه مربا چیه؟

اون آلت قتله.



خب پس جسد
اون مرد بیچاره
توی اینجاست؟

!... بله،
همینطوره.



ببایید، بشینید...
اصلا نباید این
درخواست رو
از من می‌کردید...



پسه، پسه، پسه... هیچی
نگو! ژیرو اطلاعات مهمی
درباره چکمه‌های باغبان داره.
اون چکمه‌هایش رو پیش از
رفتن برای خواب درمیاره!!!



آه! بالاخره پیدایت
کردم، موتامی.

هوم، متاسفم
پوارو، اما...



و اون یه کشف مهم دیگه هم کرده.
یه ته سیگار و چوب کبریت، که
ژیرو میگه معمولا در آمریکای
جنوبی پیدا میشه!

واقعا! تو چی
فکر می‌کنی؟



اینها مهم نیست. برای من
مهم اینه که چه کسی اجازه
داده قاتلان وارد خونه بشن،
و بعد از اون عمدا در خونه
رو باز گذاشته. هر فرضیه‌ای
که این جزئیات رو در نظر
نگیره، بی ارزشه.



از این قضیه
خبر نداشتید،
موسیو
استونر؟

نه، اما اصلا
باعث تعجبم
نمیشه.



ایشون موسیو هرکول پوارو
هستند... و دوستشون،
کاپیتان هستینگز.

آه، موسیو پوارو، کارآگاه
مشهور! حدس می‌زنم که
موسیو رنالد از شما کمک
خواسته بوده؟



آه، موسیو ژیرو، چه به موقع! بهم
بگید، آیا نکته‌ی جدیدی در مورد
این پرونده به ذهنتون رسیده؟

چه سوال عجیبی! هوای کنار
دریا به نظر برای شما مناسب
نیست، آقا! به هر حال، بدونید
که منشی موسیو رنالد همین
الان از راه رسیده.

آیا موسیو رنالد هیچ وقت به اسم "دووین" اشاره‌ای کرده بود؟



ا، نه... ولی به نظرم آشنا می‌آید.

آیا اون از هیچ رخداد مهمی در ساتنیاگو بهتون چیزی نگفته؟ یا هیچ رازی درباره زمانی که اونجا بوده؟



نه، اما موسیو رنالد هرگز چیزی در مورد زندگیش نمی‌گفت. تمام چیزی که من می‌دونستم این بود که او یک فرانسوی-کانادایی بود.

از وقتی از آمریکای جنوبی برگشت، حدود دو سال قبل. یک دوست مشترک من رو معرفی کرد.

شما چه مدت منشی رنالد بودید؟



در مورد زنی به نام پلا چی؟

پلا؟ دووین؟ می‌خواهید بگید که اون یه معشوقه داشته؟ حاضرم سر هر چی دارم شرط ببندم که اشتباه می‌کنید!

آیا شما خبر داشتید که موسیو رنالد همین دو هفته قبل وصیتنامه جدیدی ایجاد کرده، و همه چیز رو برای همسرش به ارث گذاشته؟



نه. اون یک سال و نیم پیش یه وصیتنامه تنظیم کرده بود، که درش دارایی‌هایش رو به طور مساوی بین زن و پسرش تقسیم کرده بود.

دارید اشتباه می‌کنید! این قضیه فقط یه جور اخاذی بوده! اون زن به زور تهدید ظرف دو ماه، چهار هزار پوند از اون گرفت. منظورم مادام دوپریله که به موسیو فشار می‌آورد؛ بله این درسته!



اما ما یه نام‌های عاشقانه از پلا به متوفی داریم... و نه فقط این. پای شخص شناخته شده‌ای به نام مادام دوپریل هم در این ماجرا وارد شده...





موسیو جکا!

کشتی تاخیر داشت. و من خیر مرگ پدرم رو در روزنامه مشاهده کردم.

فکر می‌کردیم شما در سفر دریایی به آرژانتین هستید.



مادام رنالد! شما...؟

مسئله‌ای نیست، استونر، حالا حالتم بهتره. اما ببین کی همین الان از راه رسیده.



من به درخواست پدرم داشتم به این سفر می‌رفتم. اون گفت که موضوع خیلی مهمیه.



این آقایون متقاعد شده‌اند که رازی در گذشته‌ی زندگی پدرت وجود داره.

دقیقا. و آیا مسئله شما به آرژانتین در ارتباط نیست؟



اما حاضر نیستم بگم که موضوع مشاجره‌ی ما چی بود!

ببین* من، هرکول پوارو، بهتون خواهم گفت، موسیو ژیرو.

* (خب)



تایید می‌کنید که پیش از ترک اینجا با پدرتون مشاجره‌ی شدیدی داشتید؟ مشاجره‌ی که طی اون، طبق گفته‌های شاهدان، آرزوی مرگش رو کردید؟

شاید اینطور باشه.



آیا پدرتون در سانتیاگو دشمناتی داشت؟

طبق اطلاع من خیر. تصور من اینه که سفرم اهداف تجاری داشت.



مادام، شما از این...
دلیستگی خبر داشتید؟



بله تایید می‌کنم که این حرف درست است. من عاشق
مادمازل دوپریل هستم و مایلم باهاش ازدواج کنم.
وقتی این رو به اطلاع پدرم رساندم، او شدیداً
عصبانی شد. من هم در مقابل از کوره در رفتم...

موضوع مشاجره در مورد
مادمازل مارتا دوپریل بوده.

بله متأسفانه. من ترجیح می‌دهم چک با
یک دختر انگلیسی ازدواج کنه، یا لافل
یک دختر فرانسوی که مادرش شهرت
بهتری داشته باشه!



خیلی خب. حالا باید
آلت قتل رو بهتون
نشون بدهم. متأسفانه
ممکنه باعث
ناراحتیتون بشه،
موسیو. می‌دونم که
کارد کاغذبری هدیه
شما به مادرتون بوده؟

من با خشم خونه رو ترک کردم،
درحالی‌که عجله داشتم قطارم رو
به پاریس از دست ندهم. بعد به
مارتا نامه نوشتم، و اون هم در
پاسخ بهم اطمینان داد. گفت که
مطمئنم پدرم نهایتاً راضی میشه
و می‌گذاره با هم ازدواج کنیم...



موسیو رنالد، چرا
پدرتون مخالف بود؟

صحبت از یه راز شرم آور در زندگی
مارتا و مادرش کرد. اما نپذیرفت که
در مورد این مسئله بیشتر توضیح بده.
نهایتاً بهم یادآوری کرد که میتونه هر
وقت بخواد کمک هزینه‌ای رو که
ماهياته بهم میده، قطع کنه.



موسیو لژور! *
آلت قتل... ناپدید شده!

* (قاضی، بازپرس)





مسئله‌ای نیست، هستینگز. شاید به تفعی توی این کار بوده باشه. قاتل برای سوء استفاده از این موقعیت دچار اشتباه بزرگی شده!



بعدتر...

خوشحالم جای تو نبودم وقتی مجبور شدی به اون آقایان اعتراف کنی!

که به درخواست و اصرار به خاتم زیبا مجبور شدم آلت قتل رو بهش نشون بدم؟ بله، خیلی خجالت کشیدم. ولی تقصیر خودم بود.



آه، درسته

این کت مال کیه؟



لطفا همراه من تا اتاقم بیا، موناوسی. به چیزی هست که باید بهت بگم. اما به کم صبر کن...



پوآرو، اینقدر اسرارآمیز حرف نزن. به خاطر خدا بگو چی توی فکرته؟



همینطوره. منم از ابتدای این ماجرا بهش مظنون بودم. من به دستهایش توجه کردم. فکر نمی‌کنم اون تنهایی می‌تونسته قتل رو انجام بده، مگر اینکه شریک جرمی داشته باشه؟



هستینگز، چی توجهت رو جلب کرده؟ به خانوم زیبا؟

پوآرو، جدی باش! فقط داشتم فکر می‌کردم که مادام رنالد تنها کسی بوده که از مرگ شوهرش نفع می‌برده.

بهت توضیح خواهم داد، موناوسی. اما نباید حتی به کلمه به ژيرو بگی، باشه؟

آخرین قطار مرلینویل رو هفده دقیقه بعد از نیمه شب ترک می‌کنه. ساعت دو برای گم کردن رد قاتل بیان شده. و به ساعت جیبی هم آسیب رسونده بودن که مثلا نشان دهنده‌ی زمان جعلی قتل باشه، اما از کار نایستاده...

همه موافقن که جنایت در ساعت دو بامداد رخ داده. مادام رنالد میگه که وقتی اون دو مرد در اتاق بودن، شنیده که ساعت دو ضربه نواخته. اما من، هرکول پوارو، میگم که این نادرسته.

پس ما باید بریم از ایستگاه قطار تحقیقات کنیم. ممکن نیست اونها حضور دو مرد غریبه رو که داشتن میرفتن، متوجه نشده باشن.

جای پاها رو با چنگک باغبون صاف کردن. خب، حالا بیا بریم ناهار بخوریم.

مادام رنالد قاتل نیست، اما مطمئنا داره دروغ میگه. اون گفت که قاتلان از پنجره فرار کردن...

اما رد پای اونها اونجا نبود!

!! /! مطمئنا تو اون حرف چرند درباره دو مرد نقابدار رو باور نکردی! تو حتما شنیدی که من به ژيرو گفتم جزئیات این پرونده به نظرم آشناست، درسته؟ من معتقدم قاتل داره توجه ما رو از مسیر اصلی قضیه پرت می‌کنه!

شوخی میکنی، پوارو! حتی به ذره هم نمی‌خوام دوباره دوشیزه سیندرلا رو ببینم...

خیلی خوشحال میشم ماجرای عاشقانه‌ی کوچیکی که برایت پیش اومده رو بشنوم، مونتاسی. ظاهرا دنبال رسیدن به اون خاتوم هستی؟

فردا برخواهم گشت. چشمت به موسیو ژيرو باشه! و سعی کن با موسیو جک رفیق بشی. دوست دارم بدونم اون و مارتا دوپریل چه جور زوجی رو می‌سازن.



چه غذای عالی‌ای بود. اما حالا می‌خواهم از تو جدا بشم، مونتاسی. باید با قطار به پاریس برم.

چی؟!



گفتی که اون خانم در هتل دو-انگلوئیک اقامت داره، همینطور؟

نه، در هتل دو-فا. اما...



یه خانم انگلیسی با موهای تیره؟ خانمی با این مشخصات اینجا اقامت نداره. هوم، یه مرد کوتاه-قد، با سر گرد و سیب‌های سریالا همین سوال رو از من پرسید...

پوآرو!



هتل دو-فا



پوآرو، منظورت از این حرف چیه؟

خواهیم دید... و لطفاً، نمی‌خواه دنبال من تا ایستگاه قطار بیایی. تو باید یه سری به مادامزل سیندرلایت بزنی.





موسیو پوآرو به پاریس رفته.



ژیرو، داری چیکار می‌کنی؟

دقیقا همون کاری که تو داشتی می‌کردی، موسیو هستینگز. اون رفیق فسیل بلژیکیست کجاست؟



همان روز، عصر...



چقدر خوب! هر چی اونجا بمونه، بهتره!





اوه، موسیو
هستینگز! یه
قتل دیگه!



موسیو هستینگز! بهم گفتن به
شما اطلاع بدهم که جنایت دیگری
در ویلای جینیویو رخ داده!



صبح روز بعد...

سلام!
چی شده؟



آه! موسیو هستینگز. من
هر لحظه منتظر رسیدن دکتر
هستم. اما تا جاییکه می‌تونم
بگم، اون مرد حداقل دوازده
ساعته که مرده.



قرباتی کیه؟

نمی‌دونم، موسیو. یه غریبه. با
کارد به قلبش زدن. نزدیک همون
جایی که موسیو رو پیدا کردن.



تو کارآگاه ماهری هستی!
من گفتم که در این گلخانه
یه قتل رسیده؟



حدود ده صبح دیروز.
مطمئناً فکر نمی‌کنید که اون
شخص همین جا کشته شده؟



آخرین باری که اون کارد
رو دیدی کی بود؟

یه قتل دیگه؟ آه، پس من دچار اشتباه شدم. ژیرو به این بهونه من رو دست خواهد انداخت.



یه قتل دیگه هم رخ داده. باید فوراً به ویلای جنویو بریم!



موندیو! گوش کن، هستینگز. قرباتی نزدیک جایی پیدا شده که جسد موسیو رنالد کشف شده بود. و... هوم... چاقو رو به قفسه‌ی سینه‌اش زدن.

اما دکتر یه چیز غیر عادی گفت... که اون مرد حداقل چهل و هشت ساعته مرده.



باورت همیشه. اون ژیروی پلید همه چیز رو در دست خودش گرفته. من اونجا بودم وقتی که مادام رنالد و مادام دوپریل جسد رو دیدن. هیچ کدوم هویتش رو تشخیص ندادن.

پوآرو، داری سر به سرم می‌گذاری! از کجا می‌دونستی...

میگی که کارد هنوز در زخم باقی مونده؟ مطمئنی که همون کارده؟

بله، مطمئنم!

شاید چک رنالد دو تا کارد کاغذبری مشابه داشته...

بعید به نظر میرسه!

سلول‌های کوچک خاکستری، مونا می! حالا دنبالم بیا. باید از وسط زمین گلف میانبر بزنیم.





دکتر دورانده، شما فکر نمی‌کنید این مرد بعد از به قتل رسیدن، چاقو خورده؟

اما موسیو پوارو...؟



چه زخم عجیبیه. تقریباً اثری از خون نیست.



موسیو پوارو، من هم تقریباً با شما موافقم.

غیر ممکنه! چطور یه همچین چیزی رو می‌گید؟



پوارو، تو داری چی می‌گی؟ این غیر ممکنه. بی معنیه!

و باید اضافه کنم که، بر طبق بررسی من، این مرد کشته نشده. بلکه مرده. بر اثر حمله‌ی صرع!



و موسیو ژیرو با من موافقه، اینطور نیست، موسیو؟

ا... بله، مطمئناً موافقم.

اشتباه می‌کنی! آیا پرونده‌ی بروندی یادته؟ این، موتامی، مادام بروندیه.



این عکس مادام دوپریله!



هستینگز، این شخص رو می‌شناسی؟

کاملاً درسته! هیات منصفه درحالی‌که تحت تاثیر اشک‌ها و فریبندگی مادام بروندی قرار گرفتند، اون رو تبرئه کردند، و اون پاریس رو با فرزند کوچکش ترک و کرد و...



مادام بروندی... همسر زیبای یه تاجر مشروبات، که متهم شد مردی رو که عاشقش بوده ترغیب کرده شوهرش رو بکشه تا بتونه با میلیونر آمریکایی که عاشقش بوده ازدواج کنه. اسم اون مرد... ژورژ کاتو بود؟

بعلاوه، چرا باید مادام دوپریل موسیو رنالد رو بکشه؟ اون که از مرگش نفعی نمی‌بره. بگذار بهت یادآوری کنم که یه میلیونر آمریکایی منتظر بود تا جای شوهر مادام بروندی رو بگیره.



اما تو داشتی می‌گفتی که...

و تو معتقدی که همون ماجرا اینجا تکرار شده، و مادام دوپریل، یا همون مادام بروندی، موسیو رنالد رو به قتل رسونده؟!



هیسس! مادمازل! ممکنه چند کلمه باهاتون صحبت کنم؟

مایلم ملاقاتی با مادمازل دوپریل داشته باشم. هستینگز، دوست داری همراه بیایی؟



اگر شما می‌خواهید، باشه موسیو پوارو.

نه، موتامی، این قضیه پیچیده‌تره. مادام بروندی اون موقع تبرئه شد. طبق قاتون او بیگناهه. در این مورد هم هیچ گواه و مدرکی موجود نیست که اون قاتل رنالد بوده.



من چند ساعت قبل از اینکه موسیو رنالد بمیره، اون رو دیدم. داشت با یه غریبه مشاجره می‌کرد!



شاید اینطور باشه... اما من می‌دونم که چک بیگناهِه! باید به شما چیزی بگم که موسیو ژیرو ازش بی‌خبره.

می‌دونید که موسیو ژیرو به دوست شما چک رنالد مظنونِه؟



چک رنالد به اتهام قتل پدرش تحت بازداشتِه! لطفاً همراه من به کتابخانه بیایید، تا همه چیز رو توضیح بدهم.



بیا بریم تا بفهمیم چک آن شب در ویلا مشغول چه کاری بوده...

شما یه مورد رو در محاسباتتون وارد نکردید. اگه چک فکر می‌کرده که از پدرش ارث میبیره، چرا سعی کرده جسد پدرش رو دفن کنه؟ چون در آنصورت به تفتیش بود که زودتر جسد پیدا بشه!

اجازه بدهید حرفم رو ادامه بدهم. چک پریده داخل گلخانه و همدستش رو کشته. و مادام رنالد هم دروغ گفته تا قاتل به خطر نیفته. برای نجات چه کسی جز پسرش، حاضر شده دروغ بگه؟



جروبحث میان آن دو باعث شد به این فکر بیفتیم. چک شب قتل در مرلینویل بوده. بعد ما قریباتی دوم رو یافتیم، که با همون کارد به قتل رسیده. فقط چک می‌تونسته اون کارد رو برداره...

اشتباه می‌کنید! کسان دیگه‌ای هم می‌تونستن اون کارد رو بردارن.



پوآرو، ما یه نفر رو از قلم
انداخته‌ایم... ژورژ کاتو،
عاشق مادام برولدی.

بله، من هم مثل تو
معتقدم کاتو هنوز زنده
است، یا اینکه تا این
اواخر زنده بوده.

حالا فرض کن که جک رنالد در همین حال
از راه می‌رسه. مادام دوپریل دربارهی
گذشته‌اش به اون می‌گه و یادآور میشه که
مبادا برای دخترش خطری ایجاد کنه. اون‌ها
با هم قرار همکاری می‌گذارن و جک مادرش
رو متقاعد می‌کنه که همدستشون بشه. اون
هم قول میده که سکوت کنه و هیچی نگه...

اون خانوم حالا با نامی جعلی با یه مرد
انگلیسی ثروتمند زندگی می‌کنه. دو مرد
همدیگه رو ملاقات می‌کنن، و کاتو رنالد
رو با چاقو می‌زنه. در همین لحظه
مادام دوپریل ظاهر میشه. قاتل اون رو
به سمت گلخانه میکشه و اونجا خودش
بر اثر یه حمله سریع به زمین میفته.

بیا فرض کنیم که اون پس از فرارش،
تبدیل به یه جنایتکار بیرحم شده. بعد
به مرلینویل میاد تا زنی رو که همیشه
عاشقش بوده پیدا کنه...



رنالد برای پسرش تلگرافی
فرستاد و ازش خواست تا به
آرژانتین سفر کنه... همون
شب یک زن اسرارآمیز با
اون ملاقات کرد.

ده روز بعد، اون برای
من نامه‌ای نوشت و
درخواست کمک کرد.



مونا می، تو باید فیلمنامه بنویسی! اما
فرضیه‌ی منه که حقیقت داره. یادته که چطور
موسیو رنالد پس از آمدن به مرلینویل تغییر
کرد؟ دوستی‌اش با مادام دوپریل رو هم در
نظر داشته باش، و مبلغ هنگفتی رو که بهش
پرداخت کرد. بعد موسیو رنالد با جک مشاجره
داشت به این خاطر که می‌خواست با مارتا
دوپریل ازدواج کنه. روز بعد رنالد
وصیتنامه‌اش رو تغییر داد، و همه چیز را
برای زنش باقی گذاشت.





اما چرا، پوارو؟

به یه دلیل ساده. موسیو رنالد ترتیب وقوع یه قتل رو در اون شب داده بوده.



هستینگز، به تامه‌ای فکر کن که امضای "پلا" رو داشت، و در جیب مقتول پیدا شد. یادته که گفتیم اون کت پارانی خیلی بلنده؟ شاید متعلق به موسیو چک رنالد بوده؟

پس، اون نامه به چک رنالد نوشته شده بوده، که چون عجله داشته کت اشتباهی پوشیده؟ بنابراین، "پلا دووین" نامه رو نوشته، و اون بوده که اون شب به ویلا اومده. اونجا با پدر چک مواجه شده، که سعی کرده بهش یه پولی بده و ردش کنه. رنالد شدیداً می‌خواسته که اون زن اونجا رو ترک کنه...



این توضیحات، موضوع رو برایت روشن‌تر نمی‌کنه، مونامی؟

منظورت اینه که ژورژ کاتو از اون باج می‌خواسته؟



بله، هستینگز. اما قصد نداشته واقعا بمیره. می‌خواسته به یه کشور دیگه فرار کنه، تا سر فرصت همسرش هم بهش بپیونده. اونها فقط به یه جسد برای جایگزینی با اون نیاز داشتن... می‌میره، و می‌میره!

و برحسب اتفاق، یه ولگرد یه روز وارد باغ میشه. اون با رنالد درگیر میشن، اون ولگرد دچار حمله صرع میشه، و می‌میره!



ما می‌دونیم که چطور مادام رنالد عاشق شوهرش بوده. حالا، مگه مادام دوپریل از رنالد اخاذی نمی‌کرد؟ و این یه واقعیه که ما هیچی از گذشته‌ی رنالد نمی‌دونیم؟ اون نمی‌تونسته به پسرش اجازه بده که با دختر شریک سابقش ازدواج کنه. فقط یه راه برای خروج از این وضع بوده.

نقشه‌ی قتل خودش رو کشیده؟



اما قربانی دوم چی؟ تو نگفتی که اون کاتو بوده، عاشق همسر رنالد؟

اما، مونامی، تو متوجه حرف‌های من نیستی؟ کاتو و رنالد هر دو یه نفر هستن.

بعد رنالد و زنش به سرعت نقشه‌ای طرح می‌کنن. هیچ کسی نباید جسد رو ببینه، فقط مادام رنالد باید هویتش رو تشخیص بده.



بعد خودش از پشت چاقو خورد! قاتل حيله‌گر از همون آلتی برای قتل بهره برده، که رنالد هم برای کارش استفاده کرد. این معمای پیچیده‌ایه.



تو حیرت انگیزی پوارو، کاملاً شگفت آور!

رنالد به نامه به من می‌فرسته و درخواست کمک می‌کنه، تا بازپرس پرونده رو تحت تاثیر قرار بده. کارد کاغذبری برای قتل به کار گرفته شد، تا به داستان مادام رنالد باورپذیری بده. موسیو رنالد دست و پا و دهان زنش رو بسته و از طریق پنجره فرار کرده، و اثر رد پای خودش رو هم بیرون پنجره صاف کرده. اون به زمین گلف رفته و با یه تیکه لوله فلزی به صورت جسد برای عدم تشخیص چهره‌اش آسیب رسونده، بعد یه قبر کنده تا دفنش کنه...

و بعد؟



مادام رنالد بیچاره. اول متوجه شد که شوهرش به قتل رسیده. و بعد هم پسرش به انجام قتل متهم شد...

ژیرو هم سرخ‌هایی به دست آورد ولی در مسیر اشتباه پیش رفت! چون شیوه‌ی کارآگاهی‌اش اشتباهه، هستینگز!



و مجبور شد به ظاهر بپذیره که مادام دوپریل معشوقه‌ی شوهرش بوده، چون نمی‌تونست اعلام کنه که از شوهرش اخاذی شده.

و اون کارد، پوارو؟ حتماً دو تا از اونها وجود داره؟



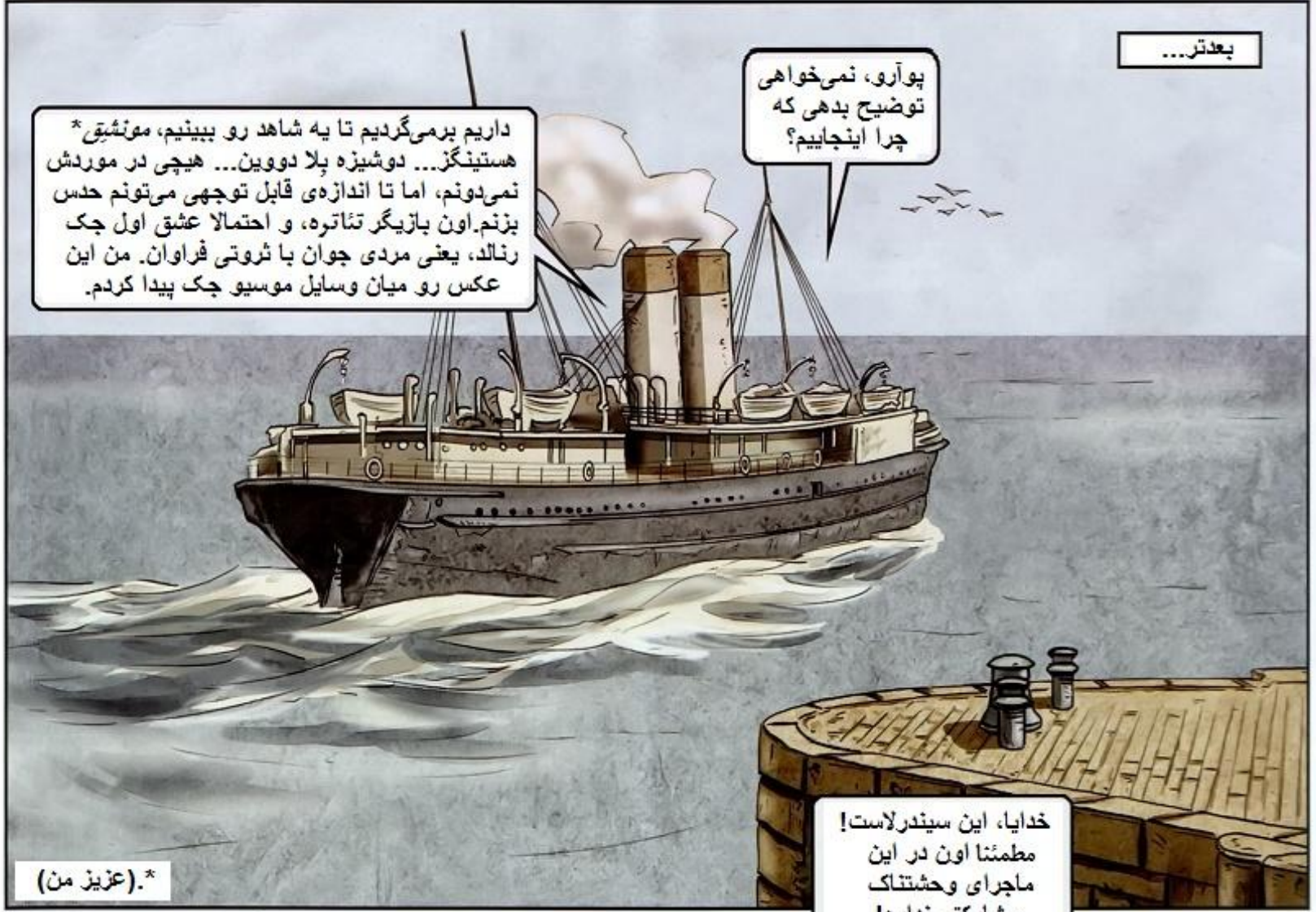
پسر کو ندارد نشان از پدر!

مطمئناً! از اون کارد دو تا وجود داره، که یکیش دست چک بوده. اما موضوع مهمتر مسئله‌ی وراثت چکه. به قول معروف...





دقیقا! مونا، کشتی کوچکی که از کاله به مقصد انگلستان حرکت می‌کنه، چه ساعتی راه میفته؟



خداوندا! فکر می‌کنم که اونها همون «بچه‌های دالسی‌بلا» باشن! دو تا خواهرن ... حرکات آکروباتیک و رقص اجرا می‌کنن. امشب در تئاتر کاونتری برنامه دارن.



بلا دووین؟ این اسم رو می‌شناسم...



«و اکنون، خانم‌ها و آقایان، بچه‌های دالسی‌بلا!»



پرو، هر طور مایلی، موناسی. اما من از این برنامه خوشم میاد!

پوارو، از دیدن این تمایش خسته نشدی؟ می‌خواهم برم بیرون هوا بخورم...

گریه نکن، عزیز. تو اینجا در امنیتی. من مراقبت هستم. من همه چیز رو می‌دونم...



اوه، اما تو نمی‌دونی!

دیدم داشتی برنامه‌ی ما رو تماشا می‌کردی ... تو و دوستت. همون کارآگاه معروف، درسته؟



بله...

بعدتر، هتلی نزدیک محل نمایش...



خدای من! سیندرلا!

اما چرا؟



می‌ترسیدم که آثار انگشت رویش باشه. می‌خواهی من رو به پلیس تحویل بدی؟

تو بودی که اون کار رو برداشتی، اینطور نیست؟



بله.

نه، سیندرلا، این کار رو نمی‌کنم. چون دوستت دارم.



یه مرد رو دیدی که داره میره، و بارونی جک رو پوشیده. تو قبلا در نامه‌ای جک رو تهدید کرده بودی که میکشیش. از عصبانیت دیوانه شدی و بهش حمله کردی.



تو اون شب رفتی تا آقای رنالد رو ببینی. سعی کرد بهت پول بده، اما رد کردی. ویلا رو ترک کردی، اما بیرون منتظر موندی...



اوه، نه!
نه!



درست می‌گی، بله! و هنوز دوستم داری؟



نمی‌تونم کاریش بکنم سیندرلا.
عشق تو خیلی قدرتمنده.

عشق تو رو تغییر داده، هستینگز.
چرا بهم نگفتی که این دختر رو
می‌شناسی؟



پوارو، متأسفم. اما گاهی آدم راه چاره‌ای نداره.
و من مطمئنم که دوشیزه دووین در اون جنایت
دست نداشته. من اون روز در سفرم از فرانسه
به انگلستان با اون همراه بودم، و می‌تونم در
دادگاه سوگند بخورم!

هستینگز. بگذار بره.
من تعقیبش نمی‌کنم.



روز بعد.

پس تو الان دشمن من هستی، هستی‌نگز ... اما آیا اعتماد کور تو به دوشیزه دووین مانع همیشه بفهمی که شاید الان چک رنالد به اشتباه داره محکوم میشه؟ این می‌تونه تقصیر تو باشه.

باید با موسیو هاوتت ملاقاتی بکنیم. می‌خواهم بدونم که چک رنالد چطور می‌خواهد از خودش دفاع کنه.



بهم گفتن که شما به انگلستان برگشتید، موسیو پوارو. خوشحالم که باز هم اینجا هستید. صادقانه بگم که بسیاری از مسائل هنوز برایم مبهم است.

آیا شما اجازه می‌دهید تا من در جریان بازپرسی از چک رنالد حاضر باشم؟ دلم برای اون جوان می‌سوزه.

یه نامه براتون دارم، پوارو.

خیلی ممنونم، این مدرک رو فردا بهتون برمی‌گردونم.



واقعا. این باعث میشه کمی به فکر فرو بریم، درسته ژیرو؟

خوشحالم که بالاخره قانع شدید رنالد جوان گناهکاره.

اما من به هیچ وجه قانع نشدم! چک رنالد بیگناحه.



شما هم اومدید تا ببینید این پرونده به چه نتیجه‌ای می‌رسه؟ چک رنالد هیچ تلاشی برای دفاع از خودش نمی‌کنه. این غیر عادیه!

اون داره خیلی غیر طبیعی رفتار می‌کنه، پوارو. بهتون التماس می‌کنم، نجاتش بدهید!



شاید دشوار باشه...

من باید از جک رنالد حمایت کنم. هرگز باورم نمیشه که اون قاتل باشه. اما چیکار میشه برایش کرد؟

استونر! تو اینجا چیکار می‌کنی؟



این ژیروی پلید بابت این رفتارهایش تاوان پس خواهد داد!



روز بعد، در برابر بازپرس مسئول پرونده...

موسیو رنالد، این کارد رو می‌شناسی؟



بله، این یادگار دوران جنگه. به عنوان هدیه به مادرم دادم.



پوارو! این سیندرلا نیست! یعنی ممکنه خواهرش باشه؟



اسم من بلا دووینه!

شما آقای بازپرس هاوتت هستید؟

بله، مادام، اما ورود به اینجا ممنوعه...



نگاه کن... حالا چه بلایی سر جک میاد!



"هستینگز عزیزم... زمانیکه تو این نامه را می‌خوانی، پلا خودش را تسلیم کرده. من از ادامه تلاش برای این موضوع خسته شده‌ام. به هر حال، یک توضیح به تو بدهکارم..."

"پلا خیلی جک را دوست داشت! اما به نظرش می‌آمد که جک مشتاق دختر دیگری است. پس خواهرم به مرلینویل رفت تا جک را ببیند. من خیلی سعی کردم که جلوی او را بگیرم."

"روز بعد، پلا فرار داشت که من را در هتل ملاقات کند، اما سر قرارمان حاضر نشد. بعد من خبر آن جنایت هولناک را در روزنامه خواندم."



"فقط یک راه برایم وجود داشت: که کارد را بردارم و با آن فرار کنم. وانمود کردم که از حال رفته‌ام..."

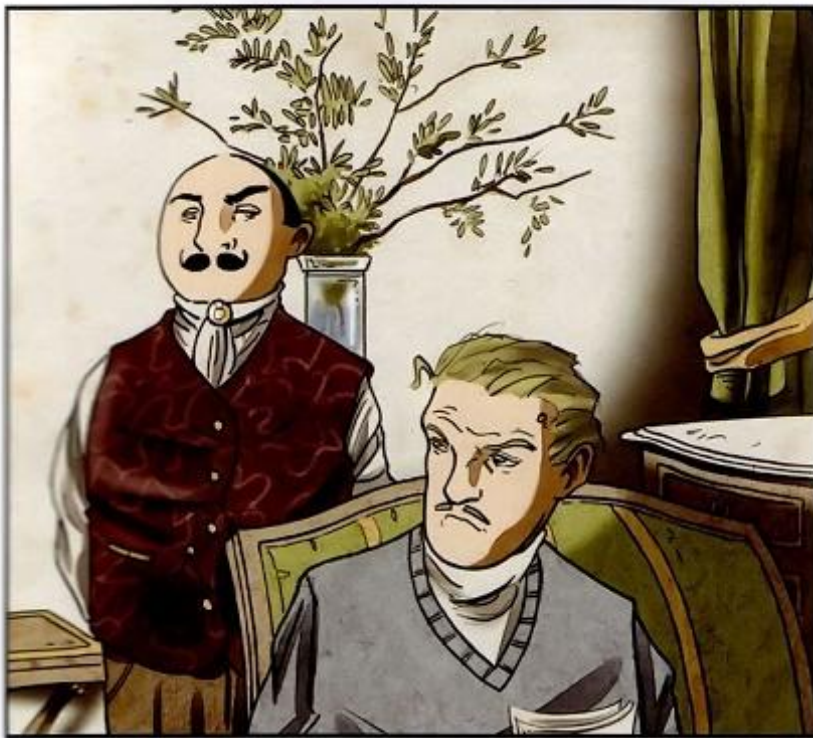
"تصمیم گرفتم به همان ویلا بروم، جاییکه اتفاقی به تو برخورد. بعد جسد مرد مقتول را دیدم..."



"سوار قطار کاله شدم و بعد کشتی به انگلیس. وقتی روی کاتال آبی بین دو کشور بودیم، کارد را به دریا پرتاب کردم."

"وقتی رسیدم، پلا در لندن بود. وضعیتش به نظرم عادی نبود. به او گفتم که چه کار کرده‌ام، و شروع کرد به خندیدن... احساس خیلی بدی داشتم. اما باید به تور نمایشی خودمان ادامه می‌دادیم. و بعد تو را آن شب در کاوتتری دیدم... این همه‌ی آن چیزی است که می‌توانم بگویم."

امضاء شده: «سیندر...
دالسی دووین».



اون ن گفته که
چه احساسی
به من داره...



تو تمام مدت
می‌دونستی که اون
خواهرش بوده؟

بله، مونا می. اما چیزی
بهت نگفتم، چون از عدم
اعتمادت بهم، ناراحت بودم.



کمک! کمک!



ویلا ی گویونیل، شب هنگام...

پوارو، نمی‌خواهی بگی
داریم چیکار می‌کنیم؟

ساکت باش. ما
یه تله گذاشتیم!



مارتا دوپریل!

بله! مارتا دوپریل جوان قاتل موسیو رنالد بود، و من می‌دونستم که اون برای کشتن مادام رنالد هم برمی‌گرده. به کسی نیاز داشتم که مانع از این کار بشه... و وویلا،* من از توانایی آکروباتیک مادمازل دالسی دووین استفاده کردم!



* (اینجاست، خودشه.)

مادر مارتا دوپریل چندین هزار از موسیو رنالد اخاذی کرده بود. بعلاوه اون همون جین بروندی بدنام بود، و دخترش هم مثل خودش ظمعیکار! مارتا می‌دونست که موسیو رنالد با ازدواجش با جک مخالفت کرده، پس تصمیم گرفت اون رو بکشه. جک سومین کارد رو به اون هدیه داده بود، که دقیقاً مثل دو تای دیگه بود.



مارتا می‌دونست وقتی رنالد بمیره، می‌تونه با جک ازواج کنه. اون یکی از دو وارث پدرش بود! اما مارتا باید مادام رنالد رو هم می‌کشت تا تمام ارث رو به دست بیاره.



دالسی دووین گمان کرده بود که خواهرش موسیو رنالد رو کشته، تا انتقام بگیره. چون فکر کرده بود که با کارد پلا کشته شده. به همین خاطر اون رو نزدیید و به دریا انداخت. من فهمیدم که آلت قتل باید همونی باشه که به مارتا دوپریل تعلق داشته!

یه پایان خوش! سیندرلا مانع از قتل مادام رنالد شد... و شاهزاده‌ی آرزوهایش رو هم پیدا کرد، درسته، هستینگرز!؟



پایان.